



مبانی و اصول حکمرانی انسان پایه

هنگامی که از منظر اسلامی به حکمرانی می‌نگریم، این نگاه می‌تواند لایه‌های متعددی داشته باشد: لایه فقهی، لایه مدیریتی و لایه حل مسئله ای. اما افقی که در این ارائه برگزیده شده، بررسی لایه الهیاتی حکمرانی است. ادعای ما این است که این بخش از حکمرانی در طول سده‌های گذشته در سنت اسلامی کمتر مورد توجه قرار گرفته و این امر سبب شده است که امروز در جهان اسلام، هم از منظر نظری و هم از منظر عملی، با کاستی‌ها، چالش‌ها و عقب‌ماندگی‌هایی مواجه باشیم.

طی ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال گذشته، جهان اسلام با پدیده مدرنیته به عنوان یک تمدن جدید مواجه شده است. این مواجهه، تحولات عمیقی در تلقی از حکمرانی و نظام اداره کلان اجتماعی ایجاد کرده است. تلقی‌های موجود، مسیر اصلی اندیشه دینی و حوزه تمدنی اسلامی را منحرف کرده و فاصله عمیقی میان مفهوم حکمرانی اسلامی و حکمرانی عملی در جوامع مسلمان ایجاد شده است. این فاصله نتیجه سیر تاریخی بیش از هزارساله‌ای است که ریشه‌های آن به ۱۴۰۰ سال پیش بازمی‌گردد.

[فروکاهش مفهومی امامت و تغییر پارادایمی]

در منطق قرآن کریم، الگوی ارتباطی در مدیریت کلان اجتماعی بر محور «امام و امت» شکل گرفته است. این الگو، که تمامی وجوه حیات انسانی را در لایه‌های فردی و اجتماعی پوشش می‌دهد، اما این الگو دچار فروکاهش‌های مفهومی و تغییر پارادایمی شد.

[تقلیل امامت به خلافت سیاسی]

اولین فروکاهش مفهومی این اندیشه در سطح قرآنی خود، مربوط به حدود قرن دوم و سوم هجری در جهان اسلام است. در این فروکاهش، امامت به مفهومی از امامت فروکاهش یافت که امروز از آن به عنوان «امامت کلامی» یاد می‌کنیم. متکلمان اسلامی، مفهوم امامت را به «ریاست عامه بر دین و دنیا» تقلیل دادند. این تعریف، که در اصطلاح «الإمامة هي الرئاسة العامة في الدين والدنيا» است، نگاه کلان امامت و امتی که همه وجوه حیات انسانی را در عمیق‌ترین لایه‌های فردی و اجتماعی در بر می‌گرفت، به منصبی ریاستی تقلیل داد که وظیفه آن اداره

جامعه اسلامی در دو محور دینداری برپایه شریعت و مدیریت امور دنیوی، (مانند نظم، رفاه) می باشد. این تغییر مفهومی، که مورد پذیرش گروه های مختلف معتزلی و اشعری قرار گرفت، ریشه در نظریه خلافت در اندیشه سنی داشت. از زمان واقعه سقیفه، دو نگرش متمایز به حکمرانی شکل گرفت:

۱. نگرش امامتی: این دیدگاه، امامت را امتداد نبوت و مقامی الهی برای هدایت امت در تمامی جنبه های دنیا و آخرت می دانست.

۲. نگرش خلافتی: این دیدگاه معتقد بود که دین با احکام و معارف ارائه شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اتمام رسیده و وظیفه خلیفه، اجرای نظم اجتماعی بر اساس شریعت است.

این فروکاهش از مفهوم قرآنی امامت به خلافت سیاسی، نقطه آغاز انحراف در تلقی از حکمرانی بود.

[تبدیل ادبیات کلامی به ادبیات فقهی]

فروکاهش دوم در تبدیل ادبیات کلامی امامت به ادبیات فقهی رخ داد. در سنت شیعی، مفهوم امامت معصومان علیهم السلام در جدال با جریان های رقیب حفظ شد، اما فقه، مفهوم ولایت سیاسی یا اجتماعی بر مردم را در خود جای داد و اندیشه بلند امامت را به مجموعه ای از الزامات میان حاکم و مردم تقلیل داد.

[تبدیل نهاد امامت به مسائل پراکنده]

فروکاهش دیگر این بود که، نهاد امامت یا خلافت که قرار بود به صورت نهادی منسجم در فقه صورت بندی شود، به مجموعه ای از مسائل پراکنده تبدیل شد. بررسی فقه شیعه و سنی از قرن چهارم به بعد نشان می دهد که هیچ نهادی به نام «نهاد امامت» یا «نهاد خلافت» شکل نگرفت. بحث های پراکنده ای در این زمینه مطرح شد، اما هیچ گاه به نظام جامعی برای اداره و مدیریت اجتماعی منجر نشد. در نتیجه، فقه سیاسی شیعه و سنی در این بازه زمانی به مجموعه ای از مسائل محدود شد که فقها با روش های فقهی خود به آن ها پاسخ می دادند، اما نهاد حکمرانی به معنای واقعی در ادبیات سیاسی شکل نگرفت.

[تغییر پارادایمی]

[همانطور که گفته شد در کنار تغییر مفهومی، با شیفت و تغییر پارادایمی نیز در این عرصه روبرو هستیم که] از قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، جهان اسلام با پدیده دولت مدرن و مفهوم دولت-ملت مواجه شد. این الگو، که در قرن هفدهم در اروپا برای حل مسائل سیاسی و اجتماعی (مانند نزاع های منافع و انتقال از فئودالیسم به بورژوازی) شکل گرفته بود، به تدریج در میان نخبگان مسلمان به عنوان الگویی برای حکمرانی پذیرفته شد.

تصور برخی متفکران و عالمان روشنفکر مسلمان بر این بود که دولت-ملت معادل همان نظام ولایت یا امامت قرآنی است. این تلقی، ناشی از فقدان نهادسازی در سنت اسلامی و وجود مجموعه‌ای از احکام فقهی پراکنده بود. یکی از نمودهای این تأثیر، در جریان مشروطه مشاهده شد که در آن، نظام تفکیک قوا به عنوان الگویی اسلامی (گاه از روی اضطرار و گاه از روی معرفت) پذیرفته شد. مرحوم نائینی در کتاب «تنبيه الأمة و تنزيه الملة» این الگو را با رویکردی شیعی و فقهی صورت‌بندی کرد.

جریان اسلام سیاسی در قرن گذشته، به‌ویژه در قالب حرکت‌هایی مانند اخوان المسلمین، نتیجه بدفهمی از حکمرانی اسلامی بود. این جریان، تلفیقی از دو نگره بود:

۱. پذیرش الگوی دولت مدرن.

۲. تلاش برای تطبیق شریعت با این الگو (تطبیق‌الشریعه).

شعار «الاسلام هو الحل» بر این ایده استوار بود که با وارد کردن شریعت به قالب دولت و تبدیل احکام به قوانین، می‌توان دولت را اسلامی کرد. اخوان المسلمین تا بیانیه اخیر خود (که پایان پروژه صدساله آن‌ها را اعلام کرد) بر این الگو تأکید داشتند.

حتی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تا حدی از این الگو تأثیر پذیرفت. البته پیش از تدوین قانون اساسی، نظریه ولایت فقیه به عنوان پایه‌ای برای نهادسازی سیاسی مطرح شد و پذیرفته شده بود. پیش‌نویس قانون اساسی ایران از قانون اساسی فرانسه الهام گرفت، اما تلاش‌های فقها و کارشناسان برای نزدیک کردن آن به نظریات اسلامی و شیعی در حوزه حکومت صورت گرفت. اما در آن زمان ما دستمایه‌های تئوریک برای بازسازی نظام حکمرانی نداشتیم و شاید بزرگترین دستمایه ما، نظریه ولایت فقیه بود ولی هنوز تا آن زمان نه ابعاد عملی‌اش و نه ساختار سیاسی آن و نه فرایندهای اجرایی‌اش تدوین نشده بود.

جریان اسلام سیاسی در جهان اهل سنت دو پیامد عمده داشت:

۱. ظهور گرایش‌های نوسلفی: این جریان به سلفی‌گری دَعَوی و جهادی منجر شد که از نظر تاریخی و تئوریک با اندیشه‌های افرادی مانند سید قطب و رشید رضا مرتبط بود.

۲. انسداد سیاسی: اسلام سیاسی نتوانست در هیچ نقطه‌ای از جهان اسلام دولت‌پایداری تشکیل دهد یا جامعه‌ای را به‌طور موفق اداره کند. تجربه بیداری اسلامی در تونس، مصر و سوریه نشان‌دهنده این ناکامی بود.

بر این اساس نمی‌توان صرفاً با تکیه بر تجارب سیاسی قبلی به بازسازی جریان حکمرانی اسلامی پرداخت، بلکه بازنگری فلسفی-الهیاتی لازم دارد تا به این مهم دست یافت.

[حکمرانی انسان‌پایه؛ الگوی حکمرانی قرآنی]

حکمرانی اسلامی، که باید اساس دستیابی به آن بر اساس قرآن کریم و سیره انبیا و معصومان علیهم‌السلام باشد، از آن به «حکمرانی انسان‌پایه» تعبیر می‌شود. این نگاه، انسان (ناس) را محور و مدار حکمرانی قرار می‌دهد و با عبارت «انسان‌پایه» به جای انسان محور تمایز این نگاه با برداشت‌های اومانیستی نسبت به حکمرانی مشخص می‌شود.

حکمرانی «انسان‌پایه» یعنی، حکمرانی که برای انسان است با انسان است و با ملاحظه انسان است.

[ویژگی‌های حکمرانی انسان‌پایه]

حکمرانی انسان‌پایه دارای سه ویژگی اصلی است:

۱- برای انسان: یعنی هر جا سخن از حکمرانی در قرآن است در نهایت یکسری منافع برای انسان در نظر دارد. قرآن از این مطلب به تعبیر مختلف مانند «قرب»، «فلاح» و ... پرده برداری کرده است که منظور از آن‌ها رشد و تکامل انسان به صورت جامع و همه‌جانبه است. این نگاه در مقابل نگاه‌های مدرن است که یا به انسان به شکل یک ابزار توجه می‌کند و یا اگر توجه خاص نیز به انسان دارند صرفاً به بعد مادی و ظاهری آن نگاه می‌کنند.

۲- با انسان: انسان‌ها خود کنشگران اصلی در فرآیند حکمرانی هستند. هر جا سخن از حرکت اجتماعی به میان می‌آید خود «الناس» هستند که این حرکت را رقم می‌زنند. در آیات قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است به طور مثال:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (سوره حدید، آیه ۲۵)

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (سوره شوری آیه ۱۳)

از این روی است که نگاه «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا»^۱ مورد انکار قرآن کریم است.

۳- با ملاحظه انسان: سومین ویژگی این است که ارزش های انسانی در تمامی مراحل حکمرانی حفظ می شوند. به بیانی دیگر در این نگاه از حکمرانی هدف همراه و متناسب با ابزار است. این که برای دست یابی به اهداف بلند، ارزش های انسانی ذبح شود، مورد پذیرش حکمرانی قرآنی نیست. بر این اساس این حکمرانی، بر اساس کرامت ذاتی انسان، فطرت الهی، عقل، اراده و اختیار انسان ها شکل گرفته و هدف آن رشد و تعالی فرد و جامعه در پرتو ارزش ها و آرمان های الهی است.

[منطق امام و امت در قرآن]

از منظر قرآن کریم، هیچ انسانی بدون امام نیست. آیه شریفه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۲ نشان می دهد که حرکت انسان ها در دنیا بر محور امامت شکل می گیرد.

قرآن کریم، امت و امامت را در دو خط متمایز دسته بندی می کند:

• ائمه نور:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...» (سوره انبیاء، آیه ۷۳).

• ائمه نار:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...» (سوره قصص، آیه ۴۱).

امت در نسبت با امام، نقش اصلی را در تحولات اجتماعی و حکمرانی دارد. این رابطه تعاملی، محور حکمرانی قرآنی است. یعنی با این که امام است که هدایت به دست اوست ولی امت در کنار امام قرار می گیرد و جریان حکمرانی در جامعه رقم می خورد.

[مفهوم دین در قرآن]

علت این که نگاه غلط به حکمرانی دینی وجود دارد ابتدأً به جهت نگاه نادرست نسبت به دین است. وقتی دین گفته می شود صرفاً یکسری الزامات و احکام به نظر می آید و این به کلی بر خلاف نگاه قرآن به دین است.

^۱ سوره مبارکه مائده آیه ۲۴

^۲ سوره اسرا آیه ۷۱

از منظر قرآن کریم، دین یک مقوله هستی‌شناختی است که ریشه در حقیقت انسان دارد. این حقیقت دارای نسبتی با واقعیت و جهان بیرونی است. آیه سی سوره مبارکه روم به این مطلب اشاره دارد:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

این آیه بیان می‌کند که دین، بخشی از ساختار وجودی انسان است که تغییرناپذیر است.

همچنین، در ذیل آیه ۱۳۸ سوره بقره آن جا که می‌فرماید:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»

روایات بر این نکته تأکید دارند که حقیقت وجودی انسان، رنگ و بوی الهی دارد و رشد او در پیروی از این فطرت الهی محقق می‌شود.

[عناصر موثر در حکمرانی]

در قرآن کریم، «حکم» به اصول کلی حاکم بر انسان و هستی اشاره دارد، در حالی که «شریعت» و «منهاج» متغیرند، اما حکم الله ثابت است.

آیه ۴۸ سوره مبارکه مائده به این مطلب اشاره دارد:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَهُدًى وَإِسْلَاماً عَلَيْنَا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

هدایت که آن هم از مقوله‌های مهم حکمرانی است نیز مقوله‌ای است که به جوهره انسان و هستی مرتبط است. از این روی است که قرآن می‌فرماید:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (سوره طه، آیه ۵۰)

این آیه بیان می‌کند که خداوند هر موجودی را با خلقت خاص خود آفریده و سپس آن را به سوی غایتش هدایت کرده است. هدایت در قرآن، حرکتی درونی برای رشد و کمال است، نه صرفاً دستورالعمل و اعلان و بشارت و انداز.

مفهوم ربوبیت در قرآن کریم، به معنای پروردگاری خداوند برای انسان و همه موجودات است. رب العالمین، درون مایه‌های وجودی انسان و سایر موجودات را به رشد و کمال می‌رساند.

در حکمرانی انسان پایه که حکمرانی قرآنی است آن چه وجه تمایز [اصلی] با سایر حکمرانی‌ها است، وجود انسان به عنوان یک موجود الهی و مرتبط با یک هستی بزرگ است و او در کانون این هستی قرار گرفته است و در نسبت با آن حرکت کرده و رشد می‌یابد.

متأسفانه ما به کلی عنصر امامت-امت که شالوده و بنیاد حکمرانی قرآنی است را، در الگوی حکمرانی خود فراموش کرده ایم.

۳ خردادماه ۱۴۰۴

تهران - مدرسه عالی حکمرانی شهید بهشتی